

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

A.R.M.D

آرشیف اسناد جنبش انقلابی

رساله ای از داکتر عبدالرحمان محمودی فقید- زندان کابل- ۱۳۳۳/۱۱/۲۶

بازتایپ: نسرين معروفی

۳۱ می ۲۰۲۲

مناظره- (۲)

مناظره

من: از من چه میخواهی؟ میبینی که من در چه حالم، آخر مرا قرار و آرام بگذار. آخر من ضعیف و ناتوانم. ناشناس: چه حرف بی معنی مگر نمیدانی که قرار و آرام در قاموس کائنات وجود ندارد، قرار و آرام معادل با مرگ است، حرکت و جنبش قاموس طبیعت است، طبیعت خالق حیات است و مرگ را نمی شناسد.

من: آخر من در چه حالم و به من چه ربطی دارد؟

ناشناس: ضعف و ناتوانی در قاموس طبیعت وجود ندارد، آنکه ضعیف و ناتوان است حق زندگی ندارد و من با مرگ سرو کار ندارم.

من: مگر می بینی که این فرصت مساعد برای مباحثه نیست، ۴۰ درجه سانتی گراد تب برای من زیاد است. روزگاری است که این حملات دردناک مرا خسته ساخته اند، آخر هر کاری از خود وقت مساعدی می خواهد.

ناشناس: باز هم جهالت و بیخبری، فرصت مساعد و وقت مساعد، خستگی و تب، جانم گفتم که قاموس فطرت عبارت از جنبش و حرکت است و زمان به سیر خود ادامه داده و به این کلمات زشت به استهزا مینگرد، زمان دشمن فرصت و وقت است.

زمان در سیر عنودانه و خونسرد خود در هر ثانیه وقت و فرصت را از من سلب می کند و آنچه را از ما دزدیده هیچگاه به ما بر نمی گرداند. خستگی و تب عذر های لنگ است. انسان در هر وقت و هر موقع قادر و تواناست، خواب و خیال در آینده معدوم است، ماضی با آنکه دیوان حقایق مثبت است، حال در اختیار ماست که از آن بایست برای امروز و فردا استفاده نمائیم. ثروت حقیقی ما همین توانائی حاضر است.

من: (با اضطراب به پهلوی دیگر افتاده و میل دارم به این وسیله از این مبارزه باطنی نجات یابم) باز هم مرا به حال خودم نمی گذاری؟ مگر در فکر و عمل خود آزاد نیستم؟ من میل ندارم درین حال با تو صحبت کنم ولو با تو موافقم. ناشناس: (خنده استهزا) چه کلمات زشت و ارتجاعی، آزادی فکر و عمل (موافقت با من، میدانی که این کلمات مطمئن و ابله و فریبا را کی و چه وقت خلق کرده اند؟ اینها را آنهاییکه دست به استثمار بشر زده اند به حیث دام و دانه استخدام نموده و مردمان ابله و بیخبر را توسط آن فریفته اند، آزادی فکر و عمل! مگر تو مانند صد ها هزار عوالم حیة دیگر تابع محیط، تابع عوامل حاکمه محیط و محصول محیط نیستی؟ پس چطور از آزادی فکر و عمل

حرف میزنی؟ فقط منتهائی که از محیط به وجودت وارد میشود خط و مشی فکر و عمل ترا خلق می کند اما تو باز هم مجبور و محکوم محیط نیستی و به اطاعت از قوانین طبیعت و به طبع آنها آزادانه میتوانی زیست کنی؟ اما آزادی فکرو عمل در اجتماعی که به سر میبری به جز دام، مکر و فریب چیزی دیگری نیست. ترا به قوانین زشت اجتماع، قوانین مزخرف و بی معنی و مفهوم ... دینی و متضاد با علم و عقل، با عادات و رسوم زشت اسیر و برده ساخته اند، ولی باز هم از آزادی فکر و عمل حرف زدن، بلی تو مانند هزار ها میلیون رنجبر در فکر و عمل خود به این معنی آزادی که آزادانه خود را برای استثمار و فروش در بازار عرضه می کنی و مانند دواب آزادانه در اختیار آقایان و بادران خود بگذاری، بلی! موقعیت حقیقی هر فرد در جامعه بشری فقط به واسطه مناسبت او با وسایط تولید و تولید تعیین شده و آنکه مالک آنهاست آقا و آنهاست که از آن محروم اند برده و اسیر اند. فلذا کلمات مذکور در قاموس سرمایه داری و ارتجاع به جز دامی رنگین ریا، تظاهر و فریب چیز دیگری نبوده و مفهوم آزادی فقط و فقط همانست که سرمایه دار آزادانه بتواند کارگران طرف احتیاج خود را از بازار مانند هزاران متاع دیگر خریداری نماید، اما تو با آنکه با زبان موافقت خود را با من اظهار می کنی آیا چنین آزادی فکرو عمل را مراعات داری؟ اما حقیقت آزادی به جز تابع و مطیع قانون بودن و در طبیعت متابعت و تقلید و استفاده از قوانین طبیعی و در اجتماع مستشعرانه خلق و متابعت قوانین صنفی "طبقاتی" چیز دیگریست؟ بلی حفظ آزادی فکر و عمل در اطاعت و بندگی قوانین است که توده های بشری با قدرت حاکمه خود برای تعمیم منافع و سلطه خود خلق کرده اند. پس تو و یک فرد زنده و مولود و تابع قوانین و عوامل محیطی و اجتماعی (موجود خود) هستی میل داری و یا نداری بایست با این مناظره تن دهی.

من: با غضب و آه و اسف آخر فعال مایشائی چیست؟ درست است که گفته های من علماً بی مورد و خطاست اما باز هم یک مناظره علمی شروطی به کار دارد و من تا کنون ترا خوب نشناخته ام و نمیدانم که جناب عالی با لهجه استهزا آمیز تمنا دارند که محاوره ام نیز علمی باشد، فقط به اساس جاری با تو صحبت کرده و درین فکر نبوده ام که تو به حیث منقد گفتار کلماتم را تحلیل کرده و بر من حکم مرتجع میدهی.

ناشناس: خنده استهزا آمیز (طویل) باز هم همان کلمات ارتجاعی و زشت فعال مایشاء منوط عدم شناخت من بلی بلی! اگر تو و امثال تو به خود آمده و مرا بشناسی همه چیز سهل می شود، هیچ چیز را نمی شناسید اما وقتی که علماً ارتجاع و مرتجع بودن ثابت شد به غضب شده و مرا استهزا می کنی. بگو ببینم مراد از کلمه فعال مایشاء چیست؟ قبلاً به تو نگفتم که مرتجعین برای ستر و اختفائی علمی و جهالت و بیخبری خود برای کائنات که مولود علل بسیار عدیده است یک علت العلل تراشیده و همینکه نتوانسته اند علت غائی و منطقی یک حادثه و قانون جهان را بفهمند کار خود را سهلتر ساخته و آنرا روحی و حیاتی خوانده و به علت العلل عطف می کنند. همین علت العلل و علت وحیده تمام حوادث طبیعت را مرتجعین به نامهای فعال مایشاء و فعال مایرید خوانده و برای آن اوصاف و صفات تراشیده و وضع کرده اند که به هیچ عقل و منطقی موافق نبوده و از افسانه های اطفال هم مضحک تر است. گمان می کنم از همان فعال مایشاء حرف میزنی که موجود است و وجود ندارد. (خنده طویل و استهزا آمیز) چقدر مضحک، بی منطق و مرتجعانه موجود است ولی وجود ندارد؟ تو که برای مناظره علمی شرط وقت، فرصت مساعد وجه ها میطلبی آخر چطور میتوانی این کلمات ارتجاعی را به من نسبت داده و باز اگر ترا مرتجع بخوانم غضبناک گردی! بگو معتقد بودن به عقاید و افکار ارتجاعی مضحک نیست؟ مگر نمی دانی که اساس کائنات بر ماده استوار بوده و از نقطه نظر علم در کائنات به جز ماده، انرژی چیز دیگر وجود نداشته و در اثر موافقت زمان و مکان، رطوبت و حرارت و توافق ترکیب عناصر ماده حیاتی به وجود آمده و طوریکه علماً معتقد اند این ماده

یک صفت غرائی داشته و سپس به طبع یک عده قوانین فیزیکی، کیمیائی، قانون ارتقا ماده، ارتقا با انتخاب طبیعت قانون توافق با محیط (ادیتاسیون) و مبارزه برای بقا ماده حیاتی اولیه مدارج ارتقائی را پیموده، بالاخره انسان به حیث عالیترین و مکملترین محصول این ارتقا به وجود آمده است، پس تو ای مخلوق و انتخابی طبیعت که اکنون از ضعف، ناتوانی، خستگی و فرصت و موقع حرف میزنی محصول یک سلسله قوانین طبیعت هستی که در طی ملیونها سال بر گیتی حکمفرما بوده و چون در ذروه و معراج ارتقا واصل شده ای، حق داری خود را فعال مایشاء خوانده و از قوانین طبیعت برای رفاه و سعادت خود استفاده و استمداد نمائی، این فعال مایشائی تویی ولی روزگاریست که تو ملیونها امثال تو خود را ذلیل و رسوا ساخته و در قبال زمین و آسمان (فضای لایتناهی) که مانند تو مخلوق قوانین طبیعت اند به سجده افتاده اند و گریه و زاری می نمایند. بگو ببینم مراد از نسبت دادن فعال مایشاء به من همان فکر ارتجائی بود و یا این فکر اخیر مترقی (با تأثر و اندوه) یوسف مصر معانی تویی، آخر ز چه روئی می کنی عمر گرنامه، تلف در چاهی.

من: ببخشید چون من نمیتوانم خود را از دست نجات دهم ناچارم به همه بیقراری و تب و تاب با آنکه در آتش تب میسوزم به این مناظره تن دردهم اعتراض می کنم، من مکرراً یک سلسله کلماتی مرتجعانه را استعمال می کنم تو هم باید بدانی که عرف و عادات یک قوه بسیار بزرگی بوده و چون یک عده کلمات اکنون در ترکیب زبان همه کس جاری میشود، بی آنکه شخص ملتفت معانی اساسی آنها باشد.

بلی! من از خطاب کلمات فعال مایشاء به تو، همان مفهوم بود که مرتجعین آنرا آماده می کنند. ولی باز هم می گویم که من تماماً با تو موافقت داشته و با این عقاید زشت و بی منطق و مردود در عالم علم معتقد نیستم. خوب است اکنون خودت را به من معرفی کنی:

ناشناس: باز هم جهالت و بیخبری، باز هم پابندی به ارتجاع میدانی که انسان تا زمانیکه اسیر عرف و عادات زشت و خرافاتی است برده و غلام است تا زمانیکه قدرت نجات خود را از عرف و عادات کهنه نیابد، نمیتواند حق زندگی خود را ثابت کند فقط آنهاست که از قید اسارت و بند عرف و عادات کهنه خود را نجات میدهند، میتوانند سرنوشت خود را به دست گیرند و مقدرات خود را تضمین نمایند و سعادت امروز و فردای خود را تأمین نمایند. من بسیار متحیرم (خنده استهزا) که چگونه استبداد عقل و ذكاء شما را از همه چیز غافل و بی خبر بار آورده است، از یک طرف با من لاف موافقت میزنی و از جانب دیگر مرا نمی شناسی. آیا سالها هزارها مصائب را از همین ناحیه جهالت خود نکشیده ای؟ آیا در ظرف این دو قرن اخیر همه کس مانند تو با کسانی که بکلی نمی شناخت موافقت نکرده و یا به عبارت دیگر دست خود را به دست دشمنان خود و دشمنان صنف خود نداده؟ و گوئی توسط تیشه که به بیخ خود ضربه میزند، دست نداده است؟

جانم! در صورتیکه مرا نمی شناسی دعوی موافقت می کنی آخر تا به کی جهالت و تا چند خواب و غفلت؟ تا کی فریب خوردن به چند لفظ بی معنی؟ اولتر از همه چیز همینکه میخواهی دست خود را به کسی داده و سرنوشت امروز و فردای خود را به او بسپاری باید خوب او را بشناسی و بدانی که کدام صنف (طبقه) است و بس. قبلاً گفتم و اینرا هم میدانی که فقط نسبت رابطه مردم به واسط تولید و تولید موقعیت هر صنف را در اجتماع تعیین می کند، یعنی آنکه تولید را به دست دارد آقا است با قوه (مادی) که به دست دارد حکومت را به میل خود میچرخاند، گویا قانون و اراده دولت را برای مفاد خود وضع کرده و بکلی موقع نمیدهد دسته محروم (غلامها) از کوچکترین حق استفاده نمایند. پس همینکه با یک شخص روبرو شوی و چند حرف ولو از روی ریا هم گفته باشد از او شنیدی، نباید فوراً موافقت خود را اظهار نمائی، موافقت و اتحاد و محبت فقط و فقط با کسانی ممکن است که از یک صنف

(طبقه) بوده و مثلاً بینوایان اسیر و محروم فقط با همصنفان خود دوست و موافق شده میتوانند و هیچگاه یکنفر از صنف اشراف و سرمایه دار با مردم رنجبر دوست نشده و نخواهد شد. زیرا مفاد چنین کار را تقاضاء نمی کند پس در حالیکه مرا نشناخته و نمیدانی که کی هستم و به کدام صنف تعلق دارم: چگونه موافقت خود را با من اظهار می کنی؟ من که یک عده حقایق را برایت روشن میسازم مرا با استهزا (فعال مایشائی) و مایرید میخوانی؟ اگر بگویم مرتجع بوده و افکار ارتجاعی داری میرنجی و مرا توهین می کنی، آیا در طی گفته بالا مرا نشناخته و از هویت من سوال میکنی؟

ادامه دارد